

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فاه منسوخ

مرغ، التفریط مثل التخریط، التكمیث شتایندن، التنفیث
واخذن بشم و موی و بنیه، التنفیث منقش کردن ص
التفریط استوار کردن، التخلیص بزه کردن و برهائیدن
التدلیص رفشان کردن، الترحیم بخصت دادن
الترفیص به جهانیدن، التفریط جزان التفریط کوشش
میان سراپا و کندان تا خشک شود، التقلیص بر جستن جامه و لب
و دور بر کشیدن جامه، التخلیص هویدا کردن، التخصیص آزمودن
کردن و بیکناه کردن، التنفیص ناخوش کردن، التفریط
عیشن، التبعیض باره بان کردن، التبعیض دشمنی کردن
التفریط بر اوژ و لهدن، التخصیص فرو داشتن و ساکن کردن
التفریط و داشتن آب اندر مشک، التفریط معرض
کردن و بهن کردن و سخن سر بسته گفتن و کوشش تمام ناخستن
و تمام بریازنا کردن، التفریط چشم فاک رفتن و هم معامکت سبب
فاک رفتن و سخن را مشکل کردن، التفریط فریض فریضها مختلف
کردن، التقبیض و ام آوردن، التفریط به او وانی کردن، التنفیض
مبالغة التفریط التبلیط خشت یا سنگ سراپا و کندان
التنبیط هم نکی کردن، التخبیط مرده را حنوط کردن، التخبیط

تفریط
و لا یکن

نیکن

نفاغ

شدن و بیامد ن التغالی بلند شدن و التغالی در یکدیگر و اجتناب
التغالی یکدیگر را دشمن کردن هر الهامی بیگسوی شدن و الترمی
بهم تیریا سنگ انداختن و انداخته شدن چیزی که التسامی یکدیگر
نورد به تیرکی کردن و التلاقی یکدیگر نزدیک شدن التغالی از
یکدیگر بی نازی نمودن التغالی هم فای شدن و التلاقی یکدیگر
نورد کردن التلاقی هم لغو کردن التلاقی بغایت رسیدن و از ایننا
و من اللیف المقرون التلاوی دارو کردن خویشتن را چیزی
التساوی برابر شدن التعاوی فام آمدن تعاو و اعلیه فقتلوه ای
تجمعا و فی نسخة تعاو و ابالغین معیمة و من الضاعف المتعاب
یکدیگر را دوست داشتن التساب یکدیگر دشنام دادن
التحات و ورزیدن مث التحات یکدیگر را بزرگ داشتن التلاح
با یکدیگر جت آوردن التلاح بای که بای نهادن التلاح بر
یکدیگر بستن و ح التلاح حریصی نمودن و التحاد با یکدیگر
خلاف کردن التراد بر یکدیگر رد کردن التهاد با یکدیگر دشمنی
و ناهمناپی کردن التباد از یکدیگر همپا زدن التباد با یکدیگر
یکسویی کردن التباد با یکدیگر از گفتن التباد بشیلا بودن
التباد از یکدیگر بستن التباد با یکدیگر فرار کردن التباد

درف